

آنچه را که می‌نویسیم با توجه به علاقه‌ای که به مردم کوچگه و بازار دارم، از آنها وام می‌گیرم و به آنها هم پیشکش می‌کنم. سوژه این مختصر صاحب این قلم است، و به قولی همیشه شمیون یک مرتبه هم رمضون. این فرصت را هم به من بدهید که کمی هم از خودم بنویسم:

راه افتادم. به اول خیابانی رسیدم که غفیف‌آباد همین چند روز پیش بود، تا کنسی صدا کردم رفتم حقوقم را بگیرم همان که «آب باریک» صدایش می‌کنیم.

گاهی پیش خود فکر می‌کنم، اگر به این آب باریک ساخته بودم، اکنون چه روزگاری داشتم. و بعد برمی‌گردم به خودم می‌گویم: این هم خواست اوست.

روز نخستین که پیشانی نوشت چاکر را می‌نوشتند، تقدیرم چنین بوده است و اکنون گله‌ای هم نمی‌تونم داشته باشم.

صبح زود بود و بانک خلوت. کارم زود انجام شد. دریافتی‌ام را شمردم و در جیب نهادم. از بانک بیرون زدم. دست به عصا از پله‌های بانک پایین می‌آمدم. سعی داشتم با چشمانی باز قدم، از قدم بردارم. با توجه به دل بستگی فراوانی که به ترانه‌ها دارم، یادم به این ترانه محلی افتاد. زمانی پیرزنی

اهل کوار برایم خواند:

کمر بودم، کمونم کرده پیری

به دست عصا کشونم کرده پیری

فلک گفتی: عصایی دست گرفتی

به گفتی ناتونم کرده پیری

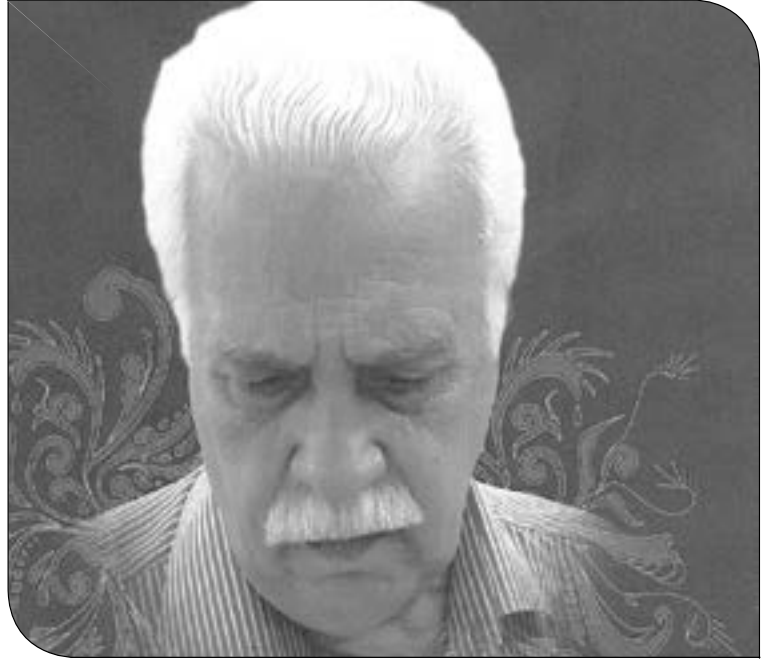
کمر کوه کجا و دست به عصا بودن کجا؟

لحظاتی فکری شدم و بعد اندیشیدم زندگی

این دگرگونی‌ها را هم دارد.

کنم شکر خدا تا زنده هستم! این نوشته را پیشکش می‌کنم به همدی جهان دیدگانی که مهمان شمايند.

ابوالقاسم فقیری



کنم وگرنه دغفات قبل، رفتن و برگشتن جورم را تاکسی می‌شنید.

حالا به وسط‌های خیابان رسیده بودم. از بخت

اسفندماه ۹۱ چند نفری از «یاران یکشنبه»

از جمله زنده‌یاد «صادق همایونی» برای سه روز مهمان حسین سرفراز شاعر و نویسنده نام‌آشنای دارابی بودیم. سه روز مثل برق و باد گذشت. تمام مدت صحبت از شعر بود و داستان. مهمان‌نوازی استاد سرفراز را فراموش نمی‌کنم، ایشان از پیشکسوتان روزنامه‌نگاری در ایران و زمانی به نام «حسین سربویی» معروف بود. مجلاتتی را درآورد که همه به اقبال عامه ربوبو بدشدن.

حسین آقا هوای فارسی‌ها را داشت - در چارچوب شعر و داستان - بچه‌های فارس در اولویت بودند.

«شیراز آن شیراز» را در همین مهمانی برابمان خواند. حسین سرفراز با این شعر ما را به شیراز قدیم می‌برد. تصاویری از شیراز می‌بینیم که اکنون جایشان خالی است.

شعر را دوست عزیز آقای سپروس رومی یادداشت کرد. بار خاطر داشتیم که خوانندگان صاحبِل «کشتکول» هم آن را بخوانند. این هم شیراز آن شیراز استاد ارجمند حسین سرفراز

ابوالقاسم فقیری شیراز آن شیراز

دور شده‌ای و شکسته‌شده‌ای

و در کجایی؟

خیالات دور و دراز با توست

و انگار کتابی باشی

خودت را ورق می‌زنی

و برمی‌گردی

به سال‌های تکرار نشدنی

به جوانی

و به شهری که بوی تو را و صدای پای تو را

می‌شناخت، می‌فهمید

نیم قرن گذشته است

و چه‌ها که نرفته است بر تو

و بر شهری که هیولای آهن را نمی‌شناخت

و جوهری بود که می‌درخشید

شیراز می‌درخشید

با نارنجستان قوام و باغ دلگشا و شاه چراغ

می‌درخشید

با چهار راه زند می‌درخشید و با حوض فلکه

و کل مشیر

و قصردشت، باغستان‌های سیب گلاب و بینه گاه

محصور در سایه سار نارون‌های کهن

و زلال قنات در آبمای گردآباد.

با باغ‌های شهر

باغ صفا، باغ ارم، غفیف‌آباد و رشک بهشت و

گلخانه حلیلی

مینوی موعود بر خاک برگزیده خدا

دروازه‌ها

دروازه کازرون، دروازه اصفهان

و شیرهای دروازه سعدی

در عصرانه آتش کارده

و قرآن

دروازه قرآن

خوش آمد ملکوت

در پیشواز زائران شعر

جواهرهای دیگر هم بودند

کرد. راننده جوان بود.

گفت: از نور دیدم که احتیاج به کمک دارید.

سوار شوید برسانمتان. مستأصل بودم. جای ناز

کردن نبود. تعارفی هم نکردم. در را باز کردم سوار شدم. برگشتم به چهره جوان نگاه کردم، مهربان می‌نمود.

گفتم: می‌خشید، پیری هم پارهای از زندگی است، این هم یک جورشه؟! تنها گفت: شکر کنید.

گفتم: این کار همیشگی من است.

گفت: خوبه.

گفتم: با خدا ندارم. حرف‌هایم را که نمی‌تونم

با کسی در میان بگذارم، با او در میان می‌گذارم.

اوست که هوایم را دارد. اوست که دلم را نمی‌آزارد.

گفت: بهترین پناهگاه است. اوست که

بندگانش را ناامید نمی‌کند. خواستم حقیقتی را

بگویم. هم راهم از این مسیر نبود، نمی‌دانم چرا

به این مسیر پیچیدم.

گفتم: پس شما هم فرستاده او هستید؟

گفت: گمان نمی‌کنم چنین سعادت‌ی را پیدا

کرده باشم.

گفتم: باور کن. من از شما و از او سیاست‌گذارم.

گفت: من که کاری نکرده‌ام، از او تشکر کنید.

شکر کنید که هنوز این توانایی را دارید که عصا

به دست به کوچگه می‌زنید. خیلی‌ها هستند که آرزو

دارند که چند قدمی در کوچگه راه بروند. دسته‌های

هستند که کتج بیمارستان‌ها چشم به راهند که

عزیزی از راه برسد و چند کلمه‌ای با هم گپ

بزنند و بعضی گوشه خانه سالمندان روز را به شب

می‌رسانند بدون یک هم‌زبان...

به یاد می‌آورم

نیمروزهای تابستان که قدم می‌زدی

و آهوان جوان را می‌دیدی

با گیسوان کمند و چشمان شب‌زده و خمار،

در خرام

به یاد می‌آورم

بازار پر بود از رنگ و بو

پر بود از نقش و نگار

و سنت‌ها، جان بازار بود

در راسته‌ها، چارسوق‌ها و سراها

به یاد می‌آورم

بزازها بر پیشخوان

با نیم ذرع فلزی

و طاقه‌های زری و اطلس و حریر

و دلمشوغلی چانه‌زنی

با لهجه شکروراه شیراز

به یاد می‌آورم عطارها و طبله‌ها

و بسوی خنا و بوی دارچین و ادویه و گلپر و

بوی لیمو عمانی

و چند گامی آنسوتر

بوی گلاب و بیدمشک و عرق نعناع

و خنکای شاتره و شربت سکنجبین

در انتظار لب‌های تشنه‌کام

و شهر حمیدی عاشق

و التفاصیل فریدون بود

و شهر شلوارهای وصله‌دار رسول بود

و شهر سسو و شون بود، شهر سیمین، خاتون

خاتون‌ها

و وادی روایت عشق و رؤیای دیرپای رهایی

سوغات از یک سفر فرهنگی

حوض ماهی، گهواره دید، هفت‌تن، بل شاه

میرحمزه

و خواجوی غریب

و ارگ کریم‌خان

با چهار برج مدور، در چهارگوش

و یادگار شش گوشه وکیل‌الرعایا

در بهشت واره باغ نظر

و خیابان زند

آه

خیابان زند

طنازی آشکار

روح بهشت و طراوت بامسدد در کمر کش

اردبببشت

و جادوی باباکوهی

پناه دیرسال قبیله عارفان، عاشقان

نگینی سبز چسبیده بر کوه

کوه باباکوهی

و این‌ها یعنی شیراز

و شیراز یعنی چایخوری‌ها و سینی‌های تخت

جمشیدی

با نقش فره و رها و سربازان ماد و پارسی

و از نقره ناب، ناب، ناب

و عیار هنوز دست نخورده

و شیراز یعنی خاتم‌کاران بزرگ در دهک‌های

کوچک

ثبتی و دادگستری

آکهی ابلاغ دادنامه حقوقی

بدینوسیله به حسین زینل‌زاده فرزند حبیب‌اله که به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۲۴۵۸ و ۹۴۰۲۴۶۵ در پرونده کلاسه ۹۴۰۴۵۷ و ۹۴/۱۰۳ به خواسته مطالبه وجه چک در حق خواهان جواد دهقان فرزند غلامرضا محکوم گردیده است ابلاغ می‌شود چنانچه نسبت به حکم صادره اعتراض دارد ظرف بیست روز از تاریخ انتشار این آکهی درخواست خود را به این مرجع واقع در فسا میدان غدیر تسلیم نماید در غیر اینصورت پس از انقضای مهلت مقرر طبق مقررات قانونی اقدام خواهد شد.
۷۲۰/م الف

شورای حل اختلاف شعبه دوم فسا

آکهی احضار متهم

نظر به اینکه یعقوب آشنا معروف به جاسم فرزند محمدعلی به اتهام ایراد ضرب و جرح با چاقو و تهدید با چاقو در پرونده کلاسه ۹۴۱۰۳۹ شعبه ۱ دادپاری از طرف این دادسرا تحت تعقیب هست و ابلاغ احضاریه به واسطه نامعلوم بودن محل اقامت ایشان میسور نگردیده بدینوسیله در اجرای ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مراتب به نامبرده ابلاغ تا پس از طرح آکهی در شعبه ۱ دادپاری دادسرای عمومی و انقلاب شیراز به منظور پاسخگویی و دفاع از اتهام انتسابی حاضر گردد پس از انقضای یک ماه از تاریخ انتشار این آکهی به موجب ماده ۱۷۴ فوق تصمیم قانونی اتخاذ می‌گردد.
۷۱۳۶۳/م الف

دادپار شعبه ۱ دادسرای عمومی و انقلاب شیراز سید محمد رضایی

آکهی اخضاریه دفتر خانه

مأشاء‌اله گزی خیرآبادی شغل آزاد مجهول‌المکان چون طلاق فی مابین شما و همسرتان خدیجه بدیه طی رأی قطعی شماره ۹۴۰۷۴۸۰۰۷۴۸۰۹۹۷۷۱۲۸۲۰۰۷۴۸ کلاسه پرونده ۹۳۱۱۳۹ شعبه دوم حقوقی دادگاه داراب صادر گردیده به استناد ماده واحده تشخیص صلاحیت نظام سپارسته است ظرف مدت یک هفته به این دفترخانه مراجعه نمایید در غیر این صورت طبق قانون طلاق به ثبت خواهد رسید.
۷۹۲/ م الف

دفتر طلاق ۶۵ داراب

دیدم حق با اوست. گفتم: جوان زندگی پُری

داشته باشی.

حالا به خیابان ولی‌عصر رسیده بودیم.

گفت: پدر کنجا می‌روی برسانمتان؟

گفتم: سر کوچگه ۸ پیاده می‌شوم.

سر کوچگه ۸ ایستاد و با محبت گفت: خوش

آمدید پدر.

گفتم: محبت امروزتان را فراموش نمی‌کنم.

حالم جا آمده بود. احساس خوشی داشتم و راه

افتادم.

به یاد یک قصه افتادم. می‌دانید که من با

قصه‌ها دوستی نزدیکی دارم. برای شما نوشته‌ام،

قصه جای هیچ چیزِی را نمی‌گیرد. قصه، قصه

است.

کله‌ای روی آب می‌رفت و مدام می‌گفت: خدایا

شکرت، خدایا شکرت! مردی که ناظر بر تشکر

مدام او بود گفت: این چه جای شکر کردن دارد؟

مگر بدتر از این هم می‌شود؟

کله گفت: معلوم است که بدتر از این هم

می‌شود. حوصله داشته باشی با چشم‌های خودت

می‌بینی.

کله روی آب می‌رفت ناگهان جریان آب، کله

استخوانی را محکم به سنگ‌های کنار رودخانه

کوبید. کله پاره، پاره شد و هر پاره به دست آب

به جانی رفت.

و صدایی آرام در گوش مرد زمزمه کرد: حالا

دیدی، از این بدتر هم می‌شود؟!

مرد با خلوص نیت، نگاهی به آسمان انداخت.

گویب با چشم دل عظمت لازالی را مشاهده

می‌کرد. درآمد و گفت: خدایا شکرت!

و ولنگاری ماهی‌های بازیگوش

به یاد می‌آورم جعبه آئینه‌ها

با انگشتری‌های فیروزه و عتیق

و تسیخ نثر و دستبند کهربا و شلیقه‌های

رنگین دختران ایل

رؤیای ایل قشقایی

و رنگ‌ها، سرخ، عنابی و سبز

و آویز پر گل میخ‌ها

و چارقد‌های آهاری و دستمال‌های زری

و مهره‌های آبی، آبی، آبی

و رنگ و رنگ و رنگ

و بازار بیدار می‌شد با بوی فرنی و آش آجیل

و چشمک سیاه دانه‌ها بر قامت بلند سنگک

و شهر و بازار هنوز پلاستیک را نمی‌شناخت

و از طعم زندگی سرشار بود

و از عشق و شعر، وقتی لولی بی‌دلی خرامان

و طناز می‌گذشت

شیراز می‌درخشید، با مدرسه خان می‌درخشید

با سرو ناز می‌درخشید، با حمام وکیل

می‌درخشید

با جامع عتیق و مسجد نو و مسجد وکیل

و خاطره داش آکل در قهوه‌خانه دو میل

افسوس

نیم قرنی گذشته است

و شیراز

آن شیراز

پشت زمانه تاریک گم شده است

دریفا شیراز

آن شیراز

<p>آکهی حصر وراثت</p> <p>غلامعلی کوه گرد به شماره شناسنامه ۴۵۱ متولد ۱۳۱۹/۹/۱۳ در شرح درخواستی که به کلاسه ۹۴/۱۲۰ این شورا ثبت گردیده درخواست صدور گواهی انحصار وراثت نموده و اعلام داشته که شادروان عبدالرحیم کوه گرد به شماره ملی ۸۱۹۸۲-۲۴۸۰ در تاریخ ۹۴/۸/۱۰ در اقامتگاه دائمی خود فوت نموده و وراثت حین‌الفوت وی عبارتند از:</p> ۱- متقاضی فوق‌الذکر پدر متوفی ۲- سکینه راه‌پیما به شماره شناسنامه ۲۳۱ صادره از حوزه ۲ مادر متوفی ۳- لایلا آشوری به شماره شناسنامه ۴۸۸۰۲۷۶۸۹ صادره از حوزه ۲ همسر متوفی و لا غیر اینک شورا پس از انجام تشریفات مقدماتی درخواست مزبور را یک نوبت آکهی می‌نماید تا هر کس اعتراضی دارد و یا وصیتنامه‌ای از متوفی نزد او می‌باشد از تاریخ انتشار آکهی ظرف یک ماه به این شورا مراجعه و تقدیم نماید والا گواهی صادر خواهد شد. ۷۱۸۸/ م الف <p>شورای حل اختلاف شعبه رستاق داراب</p>
--

<p>آکهی ابلاغ اجرائیه</p> <p>به موجب اجرائیه شماره ۹۴/۱۷۸ صادره از شعبه سوم شورای حل اختلاف فسا که طبق دادنامه شماره ۹۴/۳۶۰ قطعیت یافته است مجید علیمردانی فرزند ابراهیم به پرداخت مبلغ ۱۰۰۰۰۰۰ ریال بابت چک مورد دعوا و نیز پرداخت حق‌الوکاله وکیل و پرداخت هزینه دادرسی و خسارت تاخیر تادیه از زمان سررسید چک تا زمان قطعیت حکم و اجرائی حکم بر اساس نرخ شخاص کالا و بهای بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و نیم عشر اجرائی در حق صندوق دولت در حق محکوم له جواد دهقان محکوم گردیده است بدینوسیله به نامبرده ابلاغ می‌شود ظرف ده روز از تاریخ انتشار این آکهی نسبت به اجرائی مفاد اجرائیه اقدام نماید در غیر اینصورت در جبت اجرائی حکم مزبور وفق مقررات اقدام خواهد شد. ۷۲۱/م الف</p> <p>رئیس شعبه سوم شورای حل اختلاف فسا مهدی اسماعیلی وکیل آبادی</p>
--

<p>آکهی احضار متهم</p> <p>در پرونده شماره ۹۴۰۹۸۰ شعبه سسی و یکم دادپاری دادسرای ناحیه یک شیراز میثم میصری فرزند محمد به موجب شکایت فاطمه تیرزا فرزند صلاح‌الدین به اتهام ترک انفاق همسر تحت تعقیب قرار دارد با توجه به معلوم نبودن محل اقامت وی و عدم امکان ابلاغ احضاریه و عدم دسترسی به او طبق ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری مراتب یک نوبت در روزنامه عصر مردم آکهی و مهتم ظرف مهلت یک ماه احضار می‌شود پس از انقضای مهلت مذکور تصمیم لازم گرفته خواهد شد. ۲۱۳۶۲/ م الف</p> <p>دادپار شعبه سی و یکم دادپاری دادسرای عمومی و انقلاب شیراز سید محمد حسینی‌فرد</p>
